

مجله مطالعات ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال دوازدهم، شماره بیست و سوم، بهار و تابستان ۱۳۹۲

بلوچ در شاهنامه فردوسی*

دکتر هوشنگ محمدی افشار

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

قوم بلوچ و کوچ دوبار در روزگار اساطیری شاهنامه جزو لشکریان سیاوش و کیخسرو در حمله به سرزمین توران و سه بار در روزگار کسری انوشیروان حضور فعال دارند و همراه دیگر اقوام ایرانی همچون پارس، گیلان، دیلمان و مبارزان دشت سروچ به عنوان مدافعان مرزهای ایران زمین از ایشان یاد شده است. در منابع یونانی و همچنین کتیبه های هخامنشی از جمله کتیبه بیستون، هر چند ایالت مکران و گدروزیا از جمله ساتراپ های ایران باستان به شمار می آیند؛ اما از اقوام و مردم ساکن آن ناحیه با عنوان های مزبور نامی برده نشده است. در آثار و نوشته های تاریخی و جغرافیایی روزگار اسلامی تقریباً از اواخر سده سوم هجری، این قوم در کوه ها و دشت های جنوبی کرمان و ناحیه مکران و بلوچستان کنونی سکونت و حضور جدی دارند و دارای همان ویژگی هایی هستند که در شاهنامه بدانها اشاره و تصریح شده است. در این جستار بخشی از ویژگی های اخلاقی و کیفیت زندگی این قوم نژاده ایرانی در شاهنامه و متون کهن به شیوه توصیفی بررسی می شود.

واژه های کلیدی

شاهنامه، بلوچ، کوچ، قوم و زبان، ویژگی ها.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۹۲/۱۰/۲۸

h.afshaar@gmail.com

* تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۱۱/۱۷

نشانی پست الکترونیک نویسنده:

درآمد

ترکیب کوچ و بلوچ که نخستین بار در شاهنامه فردوسی ذکر شده است، تحت تأثیر اصلی‌ترین منابع خود از جمله شاهنامه ابومنصوری و ترجمه خداینامه‌ها و سایر آثار تاریخی و داستانی ایران باستان است و بیانگر استقلال در هویت و شخصیت این دو قوم در آن روزگار است. ظاهراً فردوسی این دو عنوان را بر قومی واحد اطلاق کرده است و از ایشان به عنوان یکی از اقوام ایرانی در کنار گیلان، دیلمان، پهلوی و پارس نام برده است. در اغلب متون کهن و منابع تاریخی و جغرافیایی فارسی و عربی نخستین سده‌های اسلامی هم نام این دو قوم معمولاً همراه هم و گاه در یک معنی و مترادف هم می‌آید (ر.ک. استخری، ۱۳۶۸: ۱۴۱؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۷۱؛ ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۷۵). در حالی که قوم کوچ با بلوچ دارای تفاوت‌های آشکاری هستند و هر کدام در عین شباهت دارای هویت مستقل هستند.

قوم کوچ در روزگار تاریخی، ساکن کوهستان‌های جنوبی کرمان بودند و کوه‌های «قفص» را حد جنوبی کرمان و غربی خاش و مکران می‌نامند (استخری، ۱۳۶۸: ۱۴۱). این قوم همواره رقیب و هم‌اورد بلوچان به شمار می‌آمدند. استخری می‌نویسد: «و کوچ از کس نترسد الا از بلوچ» (همان: ۱۴۱). برای نخستین بار در اواخر سده سوم و اوایل سده چهارم هجری جغرافیایانویسان اسلامی از دو گروه کوه نشین و صحرا نشین به نام‌های «کوچ و بلوچ» یاد می‌کنند و مقدسی از تازش عضدالدوله دیلمی به صحرانشینان این قوم و کشتار ایشان نام می‌برد (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۷۰؛ نیز: حدود العالم، ۱۳۶۲: ۱۲۷). نام کوچ در متون کهن به شکل‌های گونه‌گون ثبت شده است، از جمله: کوچ، کوفج، کفج، کوفچ، قفج، قفس و قفص (دهخدا، ۱۳۴۸: ذیل واژه کوچ).

پیشینه تحقیق

درباره سابقه تاریخی، نژادی و فرهنگ و تمدن قوم بلوچ تاکنون تحقیقات مفصل دامنه‌داری انجام شده است که از برخی از این پژوهش‌ها در مقاله استفاده

شده است و پاره ای دیگر که ارتباط مستقیم با موضوع نداشت تنها دیده شدند از جمله کتاب حماسه سرایی در بلوچستان نوشته عبدالغفور جهاننیده (معین، ۱۳۹۰) و دوره مقالات «بلوچ و بلوچی» نوشته علی اکبر جعفری (دوره چهاردهم و پانزدهم مجله سخن)؛ اما پژوهشی مستقل و مرتبط با موضوع تاکنون نوشته نشده است.

واژه بلوچ

در منابع پیش از اسلام تقریباً هیچ منبع مستقلی از بلوچ نام نبرده است. تنها نیرنگ^۱ از ذکر نام بلوچان (Balōčan) در منابع دوره میانه خبر می دهد (فره وشی، ۱۳۸۱: ۸۲؛ نیز: محمود زهی، ۱۳۸۷: ۴۴۶).

این واژه در متون پس از اسلام اغلب به صورت بلوچ (فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۸: ۱۸۸)، بلوص (مستوفی، ۱۳۶۴، ج ۲: ۱۶۶)، بلوس (حموی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۶۳۱؛ نیز: انصاری دمشقی، ۱۳۸۲: ۲۷۷) و بلوچ (فردوسی، ۱۳۸۸، دفتر ۷: ۱۱۶) آمده است.

هرتسفلد^۲ نام «بلوچ» را برگرفته از واژه مادی «برازا- واچیا» (BRAZA- VACHYA) به معنی فریاد بلند در پارسی باستان و موکلر^۳ آن را برگرفته از واژه «گدورسیا» (GEDROSIA) و بلیو^۴ آن را بر آمده از به هم پیوستن دو واژه بالا اچا (BALAECHA) در زبان یونانی کهن می دانند (پرتو، ۱۳۸۷: ۱۰۵). اغلب محققان در این عقیده اتفاق نظر دارند که بلوچ ها از مردم «گدروزیا» هستند و واژه بلوچ از «بدروچ» یا «گدروچ» مشتق شده است (سید سجادی، ۱۳۷۴: ۵۵).

ایالات گدروزیا از ساتراپ های امپراطوری هخامنشی بوده است که هم مرز با زرنگه (Drangian)، باکتریش (Bactriane)، سعّدیان، پارتیه (پرتوه) (Partie)، کرمانیه (Karmanie) و بوده است و دیودور سیسیلی از مورخان مشهور رومی در سال ۳۲۳ قبل از میلاد آن را جزو ایالت های شرقی بر

¹Neiberg

²Herzfeld

³E.Mokler

⁴Bellow

شمرده است (صفرزایی، ۱۳۸۷: ۳۹۳). و پژوهشگران جایگاه آن را همین سرزمین «مکیا ۰ مکا [مکران] یا بلوچستان امروزی به مرکزیت «پورا» (Pohra) (ایران‌شهر کنونی) دانسته اند (همان: ۳۹۴، به نقل از پلوتارک، ۱۳۶۹: ۴۹۷).

سابقه نژادی قوم بلوچ

بعضی مورخان اصل کوچان و بلوچان را کرد یا عرب می دانند. مقدسی می گوید: «گویند اصل ایشان از عرب است» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۷۱).

ابن حوقل می نویسد: «در این جبال هفت طایفه هستند و آنان از نژاد و قبیله اکراد به شمار می آیند» (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۷۵) و ابن خلکان به طور غیر مستقیم به کرد بودن ایشان اشاره دارد و می گوید: «معز الدوله در جنگ با اکراد در کرمان دست چپ خود را از دست داد» (سید سجادی، بی تا: ۱۰۷، به نقل از ابن خلکان، ۱۹۶۸).

شواهد موجود و حوادث تاریخی، نظریه عرب بودن دو قوم کوچ و بلوچ را رد می کنند و تقریباً همه آثار اتفاق نظر دارند که این اقوام پیش از حمله اعراب در منطقه حضور داشته اند؛ چه در زمان فتح کرمان هنگامی که تازیان به فرماندهی سهیل بن عدی به کرمان حمله کردند، مردم کرمان از ساکنان قفس مدد گرفتند (نیز، ر.ک. سیدسجادی، ۱۳۷۴: ۵۲).

گرد بودن این دو قوم هم هر چند محل تأمل و تردید است، اما منتفی نیست؛ زیرا هم شباهت هایی میان آداب و رسوم ایشان با کردان است که تحقیق در آن از حوصله این بحث بیرون است، هم منابع تاریخی این عقیده را تقویت کرده اند. همچنین «آثار وجود و حضور کردان در بخش شمالی دشت لوت تا سیستان نیز دلایلی دیگر بر اثبات این دعوی می باشد و بنابر این می توان گفت که کوچان و بلوچان در حقیقت بازماندگان گروه های کردی هستند که طی سده های پیشین با حرکت خود از مناطق شمال و شمال غربی فلات ایران و با گذشتن از کوه ها و دشت ها به جنوب شرقی فلات رسیده و مستقر شده اند» (سید سجادی، بی تا: ۱۱۰-۱۰۹).

علاوه بر این وجود اشتراکات لهجه ای و زبانی میان قوم بلوچ و زبان کردی این نظر را تا حدودی تقویت می کند (حسین بر، ۱۳۸۷: ۱۵۳). هر چند این شباهت را می توان از مقوله اشتراک نژادی میان همه اقوام ایرانی دانست؛ چنانکه این وجوه اشتراک میان زبان بلوچی و گیلکی و پارسی میانه و سایر گروه های زبانی ایران هم وجود دارد.

در شاهنامه حکیم توس، کوچ و بلوچ در نخستین ظهور مبارزانی هستند که به همراهی سپاه سیاوش برای نبرد با افراسیاب به توران حمله می کنند و نام ایشان اولین بار است که همراه دیگر اقوام ایرانی همچون، پارس، پهلوی، گیلان و مبارزان دشت سروچ دیده می شود (فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۴۲) و پرچم ایشان هم نقش پلنگ دارد. به دلیل همین ارتباط با نام «گیلان» برخی پژوهشگران از جمله لونگ-ورث دامس^۵ و اسپونر^۶ کوچ و بلوچ را جزو گیلان می شمارند که از نواحی ساحلی خزر به کرمان و سیستان و بخش هایی از بلوچستان آمده اند و معتقدند که این مهاجرت در زمان انوشیروان آغاز گشته است (سید سجادی، ۱۳۷۴: ۵۵)؛ اما هیچ کدام از نظریات مزبور استناد تاریخی محکمی ندارد و تنها بر پایه وجوه شباهت میان این قوم با سایر اقوام ایرانی ابراز شده است.

در مجموع می توان این گونه نتیجه گرفت که قوم بلوچ به همراه کوچ از جمله اقوام ایرانی است که پاره ای اشتراکات با دیگر گروه های قومی دارد؛ اما ویژگی هایی که بیانگر هویت و استقلال قومی و زبانی ایشان است بسیار بیشتر از وجوه اشتراک با دیگر اقوام است.

اوژن اوین^۷ فرانسوی می گوید: ساکنان سلسله جبال غربی و جنوبی، کردها، لرها و بلوچ ها نمونه هایی از نژاد خالص ایرانی هستند که کاملاً دست نخورده مانده اند (اریابی، ۱۳۸۷: ۶۱). کلنل دیمز^۸ مسأله را از طریق علمی بررسی می کند و می گوید: جمعه بلوچ از نوع پهن سران ایرانی است؛ حال آن که جمجمه

^۵Long. W. Dams

^۶Sponer

^۷O. obene

^۸Deams

عرب و هندی از نوع دراز سران است و اگر خصوصیات مغزی و جسمی بلوچ را در نظر بگیریم، باید او را آریایی ایرانی نژاد و مانند تاجیکان و دیگر مردم فلات ایران بدانیم (افشار سیستانی، ۱۳۷۱: ۳۶۴).

لرد کرزن^۹ بر پایه برآیند پژوهش زبان شناسان، زبان بلوچ ها را از شاخه ایرانی زبان های هند و اروپایی دانسته است که با زبان ایرانی میانه و پارتی خویشاوند است. خویشاوندی بلوچی با زبان های شمال باختری ایران می تواند راهی برای یافتن خاستگاه آنان باشد (پرتو، ۱۳۸۷: ۱۰۷).

از دیگر راه های روشنگری در سابقه نژادی اقوام، بررسی داده های زبانی معاصر است که برخی پژوهشگران در این حوزه، بر مبنای زبان شناسی تاریخی و تطبیقی درباره زبان بلوچی امروز به تحقیق پرداخته اند. «داده های زبانی بلوچی نو که با داده های زبانی دیگر مربوط به ادوار باستان، میانه و نو مقایسه و مقابله شده اند، گواه این نکته اند که می توان سرنوشت گویشوران این زبان را حدود سه هزار سال به عقب برگرداند و با سرنوشت دیگر اقوام ایرانی عجین دانست» (محمود زهی، ۱۳۸۷: ۴۴۹).

محمود زهی با ارائه شواهدی از سه جنبه زبانی - آوایی، واژگانی و دستوری، خویشاوندی بنیادی زبان بلوچی را با دیگر زبان های ایرانی بررسی و مقایسه کرده و معتقد است ارتباط بنیادی این زبان با مجموعه زبان های ایرانی، این امکان را به بلوچی داده که تا به امروز توانسته است حامل بسیاری از ویژگی های زبان های ایرانی کهن باشد. برای نمونه:

الف: از منظر واج شناسی

می توان از ابقای بعضی از صامت های ایرانی باستان در بلوچی امروز یاد کرد که حتی در ایرانی میانه غربی، این واج ها از صورت باستانی خود تغییر یافته و به واج های دیگر تبدیل شده اند؛ برای مثال: ابقاء /p/ ایرانی باستان در بلوچی و تبدیل آن به /b/ در ایرانی میانه غربی و فارسی امروز و ابقاء /c/ ایرانی باستان در

^۹L. Korzaon

بلوچی و تبدیل آن به /z/ یا /j/ در ایرانی میانه غربی و فارسی امروز و ابقاء /t/ ایرانی باستان در بلوچی و تبدیل آن به /d/ در ایرانی میانه غربی و فارسی امروز:

فارسی امروز	بلوچی امروز	ایرانی میانه غربی	ایرانی کهن
šab	šap	šab	xšap
rūz	rueč	roz	raučah
barādar	brāt	brād	brātar
pidar	Pit	Pid/piaar	Pitar
kard	Kurt	Kird	Krta
dāmād	zāmāt	dāmād	zāmātar

ب: از منظر واژگانی

در این زمینه هم نمونه های فراوانی در زبان بلوچی به کار گرفته است که عیناً واژگان ایران باستان هستند و در بعضی زبان های ایرانی یا از میان رفته اند یا به صورت دیگر متحول شده اند:

فارسی امروز	بلوچی امروز	ایرانی باستان
گوسفند	pas	Pasva
تابستان	Hāmian	hamina
دریا	Zer	zrayāh
کوه / گردنه	gār	garāy

ج: همچنین از نظر دستوری: تشابهات فراوانی در ساختار اجزاء کلام مانند اسم، فعل، صفت، قید... و ساخت جمله در زبان بلوچی با مجموعه زبان های ایرانی وجود دارد. این زبان از معدود زبان هایی است که ویژگی های ایرانی کهن را بیشتر حفظ کرده و کمتر متحول شده است (همان: ۴۴۹ تا ۴۴۵).

البته در این باره اختلافات لهجه ای هم مشاهده می شود. مورد بالا درباره لهجه مردم مکران بیشتر صادق است؛ مثلاً واژگان پدر، مادر و برادر در لهجه بلوچ های سرحد به صورت mas, pis و bras (یعنی «س» به جای «ت») به کار می رود که تا حدودی مؤید اصالت مردم مکران و سکونت ایشان در هزاره های پیش از میلاد در منطقه است. بدین جهت زبان آنها به فارسی باستان و کردی نزدیکتر است؛ در حالی که بلوچ ها احتمالاً در روزگار اشکانی به منطقه وارد شده اند و قرابت لهجه ای آنها به گیلکی از همین جا ناشی است (حسین بر، ۱۳۸۷: ۱۳۰).

بلوچ در متون کهن

در متون و آثار تاریخی و جغرافیایی روزگار اسلامی، اغلب از قوم بلوچ همراه قوم کوچ از جمله اقوامی نام برده شده است که دارای زبان و آیین های مستقل هستند. از ایشان به عنوان گروه های قومی اصیل و ریشه دار ایرانی یاد کرده اند و جایگاه و مسکن اصلی این قوم را سرزمین مکران که قسمت عمده آن محل سکونت ایالات بلوچ است، دانسته اند. مکران بخش جنوب شرقی ایران، از جانب غرب رود سند و تمدن موهنجو داراو (Mohanjodaro) تا شهر سوخته و از آنجا تا منطقه کویر و کارمانیا (Kārmānya) امتداد داشته است و بخشی وسیع و استراتژیک از سرزمین باستانی ایران به شمار می آمده است. «در کتیبه بیستون از داریون کبیر، ایالت ماکا (MAKA) (در زبان یونانی MOHIA و در کتیبه زرتشت شاهپور ساسانی Mokuran نزدیک به تلفظ امروزی ساکنان این سرزمین) بیست و سومین ایالت امپراطوری هخامنشی بوده است و بر اساس اسناد تاریخی جزو ایالت هایی بوده که داوطلبانه به امپراطوری کوروش پیوسته و وی را در دستیابی به هندوستان (Inados) یاری داده است. در اواخر دوره هخامنشی برخی از مورخان یونانی از آن به نام «گدروزیا» نیز نام برده اند.

به گفته هردوت ساکنان ماکا در حمله خشایارشا به یونان تحت فرماندهی آرشام پسر داریوش مشارکت داشته اند» (حسین بر، ۱۳۸۷: ۱۲۹).

موقعیت جغرافیایی مکران را هم می توان در شاهنامه و متون کهن، در جنوب شرقی و سواحل دریای زره (دریای عمان یا مکران امروزی) مشخص کرد. چنانکه فردوسی می گوید:

از ایران بشد تا به توران و چین گذر کرد از آن پس به مکران زمین
زمکران شد آراسته تا زره میان ها ندید ایچ رنج از گره
(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۱۲۷)

در حالی که بلوچستان در گذشته به ناحیه جنوبی اطلاق نمی گردید. «امروزه هم میان ساکنان مکران «بلوچ» به طوایفی گفته می شود که در ناحیه سرحد و شمال منطقه به دامداری مشغول هستند و به صورت عشیره ای زندگی می کنند» (حسین بر، ۱۳۸۷: ۱۳۰).

در منابع کهن گاهی از بلوچ، قومی مانند کردان اراده کرده اند. یاقوت می نویسد: «بلوص نام تیره ای مانند کردان هستند، در سرزمینی گسترده میان فارس و کرمان که بلوچستان بدیشان شناخته می شود و مردمی سختکوش و در دامنه کوه های قفص زندگی می کنند. قفص ها که نیز مردمی سخت نیرومندان از کسی جز بلوچ ها نمی هراسند» (حموی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۶۳۱).

این وجه تشابه از آن روی است که بلوچ ها همچون کردها به دامداری و شبنانی مشغول بوده اند و در متون کهن هم عمدتاً کرد به عنوان پیشه و حرفه اراده می شده است نه قوم و زبان و بر «شبان» و رمه دار و چوپان اطلاق می گشته است (ر.ک. فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۵۳؛ ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۳۵؛ مال میر، ۱۳۸۷: ۱۶۳ تا ۱۶۷).

انصاری دمشقی می نویسد: «دیگر از سرزمین های کرمان کوه های هفتگانه قفص هستند. در کوه های بارز که یکی از آن هفت کوه است گروه های بی-

شماری از کردان در آنجا جای گزیده اند» (انصاری دمشقی، ۱۳۸۲: ۲۷۷؛ نیز نك: یعقوبی ۱۳۶۱، ج ۲: ۱۹۸؛ مستوفی قزوینی، ۱۳۶۴: ۴۱۳).

متون تاریخی هم به تصرف کرمان توسط معزالدوله احمد (برادر سوم آل بویه) با یاری برادران و شورش کردان (شبانان کوچ، کوفجان و بلوچان) آن ناحیه اشاره کرده اند که در این نبرد در ناحیه جیرفت دست چپ معزالدوله در سال ۳۲۴ هجری قطع شد. و سپس از تازش عضدالدوله دیلمی به صحرانشینان و شبانان کوچ و بلوچ و کشتار آنان در سال ۳۶۳ هجری یاد می کنند (ر.ک. حدودالعالم، ۱۳۶۲: ۱۲۷؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۷۰؛ مستوفی قزوینی، ۱۳۶۴: ۴۱۳).

در همه آثار تاریخی و جغرافیایی از سده سوم به بعد هر جا که از بلوچ با عنوان گُرد نام برده اند، فارغ از شباهت های زبانی و فرهنگی همان اراده زندگی شبانی و دامداری و در ارتباط با کوچ و چراگاه و ایلخی بانی است نه تشابه قومی. کردانی هم که امروزه ساکن ناحیه سرحد بلوچستان هستند، بازماندگان گروه هایی هستند که در زمان شاه عباس صفوی برای جمع آوری مالیات و استقرار قدرت حکومت مرکزی در آنجا مأموریت یافتند (سپاهی، ۱۳۸۵: ۳۱).

از جمله ویژگی های بارز قوم بلوچ در متون کهن: تحمل مشقت ها و محرومیت ها، سرسختی در برابر طبیعت خشن منطقه و نیز ایستادگی در مقابل سیاست های سخت و غیر دوستانه حکومت ها و سرسختی و در نتیجه عصیان و طغیان ایشان علیه متجاوزان بوده است (از جمله ر.ک. سپاهی، ۱۳۸۵: ۸۹؛ نیز ر.ک. گذری بر تاریخ بلوچستان: ۱۸۵، ۵۲۳ تا ۵۳۵). از دیگر خصوصیات و سجایای اخلاقی، روحیه مرزداری و غیرت و نیز حمایت از ساکنان محلی غیر بلوچ از جمله کرمان در مقاطع مختلف مانند حمله اعراب (تاریخنامه طبری، ج ۱: ۴۴۴) بوده است. در تاریخنامه هرات از نبرد بلوچان با قوم مغول و مقاومت در مقابل این قوم سخن رفته است (همان: ۶۰۲) و (۶۴۸)، نیز: حافظ ابرو، ۱۳۷۰، ج ۲: ۲۷۲).

در سده های متأخر واکنش شدید این قوم در برابر حاکمیت و تجاوز بیگانگان در آثار تاریخی ثبت شده است. از جمله پس از شکست صفویه و روی

کار آمدن نادرشاه افشار، بلوچ ها در بیرون راندن افغانه با وی همکاری جدی داشتند. اشرف افغان که پس از شکست از نادر به جانب افغانستان در حال فرار بود، توسط گروهی از بلوچ های خاران کشته شد (استر آبادی، ۱۳۸۷: ۲۳۱).

این قوم گاهی در مقابل اجحاف و بی عدالتی دولت های مرکزی، علم طغیان بر می افراشتند و اقدام به شورش علیه مأموران حکومتی می کردند که نمونه های آن در تاریخ معاصر به ویژه در آثار دوران قاجاریه به وفور دیده می شود (ر.ک سپاهی، ۱۳۸۵: ۲۲۸، ۱۸۸). از دیگر گرفتاری های قوم بلوچ در سده های متأخر، رقابت دولت های استعماری اروپای غربی بویژه انگلستان و فرانسه بر سر مستعمرات خود در شبه قاره هند بود. «بلوچستان نیز یکی از ایالت هایی بود که پس از سلطه انگلستان برهند، به خصوص از نیمه دوم قرن سیزدهم که کمپانی هند شرقی منحل اعلام گردید و سرزمین هند به طور مستقیم تحت سلطه امپراتوری انگلستان در آمد، با این سرزمین همسایه گردید... و مردم بلوچستان بر اثر ضعف حکومت مرکزی به طور طبیعی به شورش و عصیان مبادرت ورزیدند» (سپاهی، ۱۳۸۵: ۶-۲۷۵).

از دیگر واکنش های مردم بلوچستان در روزگار قاجاریه، مقاومت سرسختانه ایشان در برابر قراردادهای استعماری دولت انگلستان در موضوع تحدید حدود مرزها و جدایی این مردم از خویشاوندان خود در بلوچستان پاکستان بود که خود موجب طغیان ها و سرکشی هایی شد که از موضوع بحث بیرون است (نیز.ر.ک. همان: ۱۴۱ تا ۱۷۴). در همه این واکنش ها یک وجه مشترک وجود دارد و آن غیرت ملی و روحیه وطن پرستانه این قوم آریایی است.

بلوچ در شاهنامه

اگر چه در منابع ایرانی و غیر ایرانی روزگار باستان، نامی از قوم یا زبان بلوچ برده نشده است و در منابع روزگار هخامنشی و پس از آن هم گاه از ساتراپ های

ایرانی جنوب شرق سرزمین های ایرانی یاد شده است نه قوم بلوچ. تنها در پارسی میانه به ذکر بلوچان (Balōčan) اکتفا گردیده است.

در شاهنامه فردوسی زیر تأثیر منابع دوره پارسی میانه و روایت های اسطوره ای و تاریخی بویژه منبع اصلی آن، شاهنامه ابومنصوری و سپس خداینامه ها، چندین جا از کوچ و بلوچ در کنار دیگر اقوام ایرانی نام برده شده است. در نخستین ظهور، در داستان سیاوش با نام این دو قوم مواجه می گردیم. هنگامی که سیاوش به نبرد با افراسیاب اقدام می کند:

گزین کرد از آن نامداران سوار دلیران جنگی ده و دو هزار
هم از پهلوی پارس و کوچ و بلوچ ز گیلان جنگی و دشت سروچ
(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۴۲)

دومین بار در داستان کیخسرو در توصیف سپاه «اشکش» هنگام عرض سپاه در مقابل کیخسرو و آمادگی برای نبرد با افراسیاب جهت ستاندن کین سیاوش فردوسی در توصیف کوچ و بلوچ می گوید:

پس گستم اشکش تیز گوش که بازور و دل بود و با مغز و هوش
سپاهش زگردان کوچ و بلوچ سگالیده جنگ و برآورده خوچ
کسی در جهان پشت ایشان ندید برهنه یک انگشت ایشان ندید
درفشی برآورده پیکر پلنگ همی از درفشش بیارید جنگ
(همان، ج ۴: ۲۸)

در این بیت ها درفش «اشکش» فرمانده کوچ و بلوچ نقش پلنگ دارد که هم مبین دلاوری و شجاعت و خشونت در جنگ این فرمانده و سپاهیان تحت فرمانش است، هم معرف ناحیه محل سکونت ایشان که پلنگ از حیوانات بومی آن سرزمین (به فرض ساکن بودن آنان در بلوچستان و مکران تاریخی) است.

نام اشکش هم به احتمال بسیار قوی «اشک» است که تغییر یافته «ارشک»، از نام های پارتی و اشکانی است (نک: صفا، ۱۳۶۹: ۵۴۶ و نلدکه، ۱۳۷۹: ۲۵).

از قراین و اشارات شاهنامه مشخص می شود که اشکش خود از پهلوانان سرزمین های جنوب شرق ایران - مکران و تیس - بوده است؛ زیرا «در نبرد مکران نیز اشکش با کیخسرو بود و دلاوری ها کرد و چون کیخسرو آهنگ دریای «زره» کرد، اشکش را فرمانروای مکران ساخت و خود برفت و چون از گنگ باز آمد، اشکش او را پذیرا شد و همه تیز (تیس) و مکران را آذین بست و شاه را هدیه های فراوان برد» (رستگار فسایی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۹۸).

چو آگاه شد اشکش آمد براه	ابا لشکری ساخته پیش شاه
همه تیز و مکران بیاراستند	زهرجای رامشگران خواستند
برفتند با هدیه و با نثار	بنزدیک پیروز گسر شهریار
ز اشکش پذیرفت شاه آنچه دید	و ز آن نامداران یکی برگزید
و را کرد مهتر به مکران زمین	بسی خلعتش داد و کرد آفرین

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۳۵۷)

در دوران تاریخی شاهنامه تا روزگار انوشیروان، تقریباً از وجود این قوم بی خبریم. تا این که در این دوره، کسری انوشیروان پس از آرام کردن و تسخیر «هند» و تنبیه «الانان»، در راه می شنود که گیل و دیلم و بلوچ سر به شورش برداشته و سرکشی و طغیان آغاز کرده اند.

به راه اندر آگاهی آمد به شاه
ز گیلان تباهی فرون است ازین

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۸: ۷۴)

انوشیروان به سران سپاه می گوید الانان و هند را که بیگانه اند آرام ساختیم. چگونه است که نمی توانیم سرزمین بلوچ و گیلان را که از ایرانشهرند، سرکوب و آرام سازیم. یکی از بزرگان برای تسکین خاطر پادشاه مثال «پالیز گل و زخم خار» را می آورد و غیر مستقیم انوشیروان را از حمله به بلوچ ها و خطرات احتمالی آن بر حذر می دارد و می گوید این موضوع تازگی ندارد؛ حتی در روزگاران گذشته، اردشیر هم تلاش زیادی در جهت حفظ آرامش آن ناحیه کرد

و افسون و نیرنگ به کار برد، ولی سودمندی حاصل نشد. اما کسری
انوشیروان مصمم به حمله به سرزمین و قوم کوچ و بلوچ می شود.
چو آمده به نزد یکآن مرز و کوه بگردید گرداندرش با گروه
منادیگری گرد لشکر بگشت خروش آمد از غار وز کوه و دشت
که از کوچگه هر که یابید خرد و گریختن دارند مردان گرد
سراسر به شمشیر بگذاشتند ستم کردن و رنج برداشتند
بیود ایمن از رنج شاه جهان بلوچی نماند آشکار و نهان
(همان: ۷۴-۷۵)

در این حمله گیل و دیلم تسلیم شدند و با دادن دویست تن گروگان و باج و
خراج، شاه از سر تقصیرشان گذشت؛ اما بلوچ به واسطه پایداری در مقابل
خواستهای انوشیروان تار و مار و بی سامان شدند.

از ایشان فراوان و اندک نماند زن و مرد جنگی و کودک نماند
چنان بد که بر کوه ایشان گله بدیبه نگهبان و کرده یله
همه رختها خوار بگذاشتند در و کوه را خانه پنداشتند

(همان: ۷۵)

نکته حائز اهمیت آن است که اغلب سرکشی های بلوچ با گیل و دیلم همراه
است که خود بیانگر نامشخص بودن محل سکونت و موضع جغرافیایی این اقوام
است و برخی پژوهشگران به همین سبب اعتقاد دارند که احتمالاً مسکن و
خاستگاه اولیه قوم بلوچ در سواحل جنوبی و غربی دریای خزر بوده است که در
روزگار تاریخی به جنوب شرقی ایران مهاجرت کرده یا کوچ داده شده اند. این
محققان با توجه به واژه ها، اصطلاحات، آداب، آیین ها و حتی ضرب المثل های
مشترک، از دیدگاه مردم شناسی هم بر این نکته صحه گذارده اند (سید سجادی،
بی تا: ۱۱۲ به نقل از Longw,dams, sponer؛ نیز: پرتو، ۱۳۸۷: ۱۰۶ تا ۱۱۱).

در همین روزگار انوشیروان، پس از آن سرکوبی و خشونت، دوباره قوم بلوچ را همراه با گیل و دیلم مشاهده می‌کنیم که شاه از ایشان دلجویی می‌کند و آنها پیمان به همکاری می‌بندند

یکی بارگه ساخت روزی به دشت	ز گرد سواران هوا تیره گشت
همه مرزبانان زرین کمر	بلوچی و گیلی به زرین سپر
سراسر بدان بارگاه آمدند	پرستنده نزدیک شاه آمدند

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۸: ۱۶۸)

و در وقایع بعدی هم در آمادگی رزمی و اطاعت از کسری انوشیروان در سرحدات روم دیده می‌شوند.

سپاهی بیامد ز هر کشوری	ز گیلان و ز دیلمان لشکری
زکوه بلوچ و ز دشت سروچ	گرازان برفتند گردان کوچ
همه پاک با هدیه و با نثار	به پیش سراپرده شهریار

(همان: ۱۸۸)

در مجموع از تأمل در شاهنامه این گونه استنباط می‌شود که ترکیب عطفی کوچ و بلوچ، چه در روزگار اساطیری، چه در دوران تاریخی بر قومی واحد با ویژگی‌های مشترک اطلاق می‌شود؛ گرچه هنگامی که از لفظ بلوچ یا بلوچی (منسوب به بلوچ) بهره می‌گیرد (همان: ۸: ۷۴)، توسعاً اعم از کوچ و بلوچ است؛ اما قراین موجود در شاهنامه نشانگر جدایی این دو قوم و در عین حال همکاری آنها با هم است؛ زیرا آنجا که از «کوچ» به تنهایی نام می‌برد، همانند متون جغرافیایی و تاریخی، مقصود قوم ساکن در کوه است. «کوه» در پارسی باستان kaufā و Akōfājāy است و در پارسی میانه به صورت kof بیان می‌شود. پس منظور از کوچ و کوفج و کوفجی، اقوام کوه نشین است که در روزگار تاریخی و پیش از سده‌های سوم و چهارم در جنوب غربی کرمان در محل کوههای «قُص» زندگی می‌کرده‌اند. مقصود از «بلوچ» به تنهایی هم در شاهنامه، هم در متون کهن، اقوام صحرائنشین ساکن دامنه‌ها و دشت‌های جنوبی کرمان و سرحدات بلوچستان کنونی است.

از جمله ویژگی های قوم کوچ و بلوچ در شاهنامه، روحیه آمادگی برای دفاع به موقع از مرزهای جغرافیایی و فرهنگی و تمامیت اراضی ایران است؛ همچنین مقاومت و سرسختی در مقابل خشونت و بی عدالتی قدرت مرکزی. در حالی که همین مردم زمانی که از حکومت ها روی خوش می دیدند در وفاداری و سامان دادن به سرزمین و فداکاری در راه وطن سختکوش بودند.

نتیجه

از تأمل در آثار و منابع تاریخی و جغرافیایی روزگار اسلامی، این گونه مستفاد می شود که علیرغم همراهی و وجوه مشترک میان دو قوم کوچ و بلوچ، هر کدام دارای هویت مستقل و اخلاق و ویژگی های منحصر به فرد هستند. این دو واژه گاه بر قوم و زبان و گاهی هم به معنی حرفه و پیشه به کار می رود. چنانکه گاهی به جای آن از لفظ کرد استفاده می شود که بیانگر پیشه شبانی و دامداری و زندگی عشیره ای آنهاست.

در شاهنامه فردوسی، کاربرد بلوچ در نخستین ظهور همراه کوچ است که با تأمل در کیفیت کار برد آن روشن می گردد که معمولاً بلوچ به صورت مجاز توسعه بر هر دو قوم اطلاق می شود و آنجا که میان کوچ و بلوچ قائل به تفکیک شده است، منظور از کوچ را همچون دیگر متون کهن، اقوام کوه نشین و بلوچ را صحرانشین می داند.

محل سکونت این اقوام در شاهنامه زیر تأثیر منابع اصلی آن همچنان مبهم است؛ اما از قراین بر می آید که در همین سرزمین مکران و بلوچستان کنونی زندگی می کردند. از جمله ویژگی های برجسته قوم کوچ و بلوچ در شاهنامه، همواره مسلح و تمام پوشیده بودن (با اشاره به پارسایی ایشان)، غیر تمندی نسبت به سرزمین و آب و خاک و حفظ سرحدات در برابر تجاوز بیگانگان است. همچنین سختکوشی و گاه مقاومت و سرکشی و شورش در مقابل قدرت و حکومت های مرکزی خود محوری چون ساسانیان بوده است. در عین حال آنجا

که حکومت‌ها اعتماد ایشان را جلب می‌کردند، بسیار وفادار و در لحظات حساس مہیای جانفشانی در راه اهداف ملی بوده‌اند.

فهرست منابع

۱. ابن حوقل، ابوالقاسم محمد بغدادی. (۱۳۴۵). **صورة الارض**، ترجمه: جعفر شعار، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول.
۲. استخری، ابواسحق ابراهیم. (۱۳۶۸). **مسالك و ممالك (ترجمه فارسی قرن پنجم و ششم)**. به اهتمام ایرج افشار، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
۳. استرآبادی، میرزا مهدی خان. (۱۳۸۷). **دُره نادره**، به اهتمام سید جعفر شهیدی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
۴. افشار سیستانی، ایرج. (۱۳۷۱). **بلوچستان و تمدن دیرینه آن**، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۵. انصاری دمشقی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۲). **نخبه الدهرفی عجائب التبر و البحر**، ترجمه: سید حمید طیبیان، تهران: انتشارات اساطیر.
۶. بکری، سید محمد معصوم. (۱۳۸۲). **تاریخ سند (تاریخ معصومی)**، تصحیح: عمر بن محمد داود پوته، تهران: انتشارات اساطیر.
۷. بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد. (۱۳۷۸). **تاریخنامه طبری**، جلد ۵، تصحیح و تحشیه: محمد روشن، تهران: انتشارات سروش البرز، چاپ سوم.
۸. حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله. (۱۳۷۰). **جغرافیای تاریخی خراسان**، تصحیح: غلامرضا وره‌رام. تهران: انتشارات اطلاعات.
۹. **حدود العالم من المشرق الی المغرب**. (۱۳۶۲). به کوشش: منوچهر ستوده، تهران: کتابخانه طهوری.
۱۰. حموی، یاقوت. (۱۳۸۳). **معجم البلدان**، جلد ۱، ترجمه و تصحیح: علینقی منزوی، تهران: سازمان میراث فرهنگی، چاپ اول.
۱۱. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۴۸). **لغت نامه**، زیر نظر: محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران و سازمان لغت نامه.
۱۲. رستگار فسایی، منصور. (۱۳۷۹). **فرهنگ نامهای شاهنامه**، مجلد اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم.
۱۳. سپاهی، عبدالودود. (۱۳۸۵). **بلوچستان در عصر قاجار**، قم: انتشارات گلستان معرفت، چاپ اول.

۱۴. سید سجادی، منصور. (۱۳۷۴). **باستان شناسی و تاریخ بلوچستان**، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی، چاپ اول.
۱۵. صفا. ذبیح الله. (۱۳۶۹). **جماسه سرایی در ایران**، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم.
۱۶. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۵). **شاهنامه بر اساس چاپ مسکو**، به کوشش: سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره، چاپ سوم.
۱۷. - (۱۳۸۸). **شاهنامه به کوشش جلال خالقی مطلق**، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ دوم.
۱۸. فره وشی، بهرام. (۱۳۸۱). **فرهنگ فارسی به پهلوی**، تهران: دانشگاه تهران، چاپ سوم.
۱۹. قزوینی، عمادالدین زکریا. (۱۳۶۳). ترجمه: عبدالرحمن شرفکندی، تهران: انتشارات علمی.
۲۰. مستوفی قزوینی، حمدالله. (۱۳۶۴). **تاریخ گزیده**، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم.
۲۱. مقدسی. ابو عبدالله محمد بن احمد. (۱۳۶۱). **احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم**، جلد ۲. به تصحیح و ترجمه: علینقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان، چاپ اول.
۲۲. نلدکه، تئودور. (۱۳۷۹). **حماسه ملی ایران**، ترجمه: بزرگ علوی، تهران: موسسه انتشارات نگاه، چاپ پنجم.

مقالات

۱. اربابی، سمیرا. (۱۳۸۷). **سوابق نژادی قوم بلوچ**، مجموعه مقالات گذری بر تاریخ **بلوچستان**، به اهتمام احمد سپاهی و عباس سرافرازی، زاهدان: دانشگاه سیستان و بلوچستان.
۲. پرتو، افشین. (۱۳۸۷). **گیلان خاستگاه کوچ و بلوچ**، گذری بر تاریخ **بلوچستان**، به اهتمام احمد سپاهی و عباس سرافرازی، زاهدان: دانشگاه سیستان و بلوچستان.
۳. حسین بُر، رحمت الله. (۱۳۸۷). **جستجویی برای ریشه یابی زبان بلوچی**، گذری بر تاریخ **بلوچستان**، زاهدان: دانشگاه سیستان و بلوچستان.
۴. سید سجادی، منصور. (بی تا). **تاریخ قوم کوچ**، نشریه ذخائر انقلاب.
۵. صفرزایی، عبدالله. (۱۳۸۷). **جغرافیای تاریخی ایالت «مکامکران» در دوره هخامنشیان**، گذری بر تاریخ **بلوچستان**، زاهدان: دانشگاه سیستان و بلوچستان.
۶. مال میر، تیمور. (۱۳۸۷). **کرد در شاهنامه**، مجله مطالعات ایرانی، شماره چهاردهم، ۱۶۱-۱۷۴.
۷. محمود زهی، موسی. (۱۳۸۷). **نگاهی به سابقه نژادی قوم بلوچ بر مبنای داده‌های زبانی**، گذری بر تاریخ **بلوچستان**، زاهدان: دانشگاه سیستان و بلوچستان.